



## به دنبال آفتاب

استقبال گروهی از شاعران از یکی از غزل های ناب سعدی

مرتضی دهکردی

مرتضی حسینی دهکردی در سال ۱۳۰۸ در شهر کرد متولد شد و در سال ۱۳۳۲ از دانشکده کشاورزی کرج فارغ التحصیل گردید. وی از جوانی به شعر و ادبیات فارسی و موسیقی ایرانی علاقمند بود و تا کنون ۴ جلد کتاب موسیقی به نام «هزار آوا» از وی انتشار یافته است. در این کتب به سرگذشت آهنگ ها و ترانه های ماندگار و شرح احوال اساتید موسیقی و ترانه سرایی ایران پرداخته است.

\*\*\*

در سال ۱۳۳۲ خورشیدی، من به عنوان دبیر در دانشسرای کشاورزی ساری در آن شهر به کار اشتغال داشتم، در آن سال ها به سبب نبودن تلویزیون و اینترنت و اشکالات فراوانی که در شنیدن صدای رادیو تهران وجود داشت، تفریحات جوان ها در شهرستان ها بسیار محدود بود و من و تنی چند از دوستانم اغلب شب ها به حکم جوانی به مغازه کوچکی که وسیله یکی از ارامنه اداره می شد، می رفتیم و پس از این که سرها از باده گرم می شد، به شعر و شاعری پرداخته و ساعات فراغت را با این سرگرمی جذاب سپری می کردیم.

از جمله مشتریان دائمی این محفل ادبی، یک وکیل دادگستری بود به نام «بایگان» که ذوق شعر داشت و پس از چند پیاله، اشعار زیبایی از سخن سرایان مختلف، اعم از شعرای متقدم و یا متأخر می خواند و همه ما را مسحور می کرد. یک شب این دو بیت را خواند:

گرچه مستیم و خرابیم چو شب های دگر  
باز کن ساقی مجلس در مینای دگر  
امشب را که در آنیم غنیمت شمیریم  
شاید ای جان نرسیدیم به فردای دگر

این شعر به حدی برای ما جذاب و دلنشین و هیجان انگیز بود که برای همه ما این شعر حافظ تداعی شد:

بر لب بحر فنا منتظریم ای ساقی

فرصتی دان که زلب تا به دهان این همه نیست

استقبال از آثار ناب سخن سرایان بزرگ ایران، در میان شعرا، امری معمول و متداول است. می توان به استقبال

هائی که ملک الشعراء بهار و محمد حسین شهریار از غزل های سعدی کرده اند اشاره داشت. پرشورترین استقبالی

که در عرصه ادبیات پارسی دیده شده است، شرکت بیش از ۵۰۰ نفر از شاعران ایران از یکی از غزل های هوشنگ ابتهاج بود که با این بیت آغاز می شد:

**هرشب به قصه دل من گوش می کنی  
فردا مرا چو قصه فراموش می کنی**

در این طبع آزمائی نیز بزرگانی چون: فروغ فرخزاد، سیمین بهبهانی، شهریار، فریدون مشیری، نادر نادرپور، غفور میرزائی و صدها شاعر دیگر شرکت کردند که شرح مبسوط آن در جلد چهارم «هزار آوا»، تألیف نگارنده منتشر شده است.

در آن شب ما، بارها و بارها این دو بیت را خواندیم و مستی کردیم و لذت بردیم، اما نمی دانستیم که سراینده این اشعار کیست؟

چند روز بعد معلوم شد که این دو بیت برگرفته از یکی از غزل های ناب «عماد خراسانی» است که از شعرای پراوازه به شمار می رفت و سری در میان سرها داشت.

در آن سال ها اغلب ما جوان ها دوستدار شعر نو بودیم و برای افرادی چون «نیما»، «فریدون توللی»، «نادر نادرپور»، «هوشنگ ابتهاج (سایه)» و امثال آن ها حرمت بسیار قائل بودیم و با خام اندیشی بسیار باور داشتیم که عمر شعر کهن به سر آمده و در قرن بیستم، نمی توان مفاهیم و مضامین متعالی را در قالب شعر کهن عرضه کرد. اصرار داشتیم که سعدی و حافظ و نظامی و فردوسی تمام گهرهای ناب را پیدا کرده و در اشعار خود به کار برده اند و چیزی ناگفته برای شاعران امروز باقی نگذاشته اند، اما با شنیدن این ابیات زیبا و مضمون دلپذیری که در آن به کار رفته، این فکر در وجود ما شکل گرفت که شعر کهن نیز می تواند منعکس کننده زیبایی ها و معانی دلکش و اندیشه های ناب باشد، به گفته «علامه اقبال لاهوری»:

**گمان مبر که به آخر رسید دور مغان  
هنوز باده ناخورده در رگ تاک است**

و بار دیگر این باور در ذهن ما جای گرفت که اگر گوینده صاحب ذوق و استعداد و توانائی باشد، شعر کهن قابلیت های نامحدودی در ارائه مفاهیم والا دارد و تا ابد هم این قابلیت را می تواند حفظ کند. در هر صورت چند روز بعد من همه غزل عماد را پیدا کردم و در دفترچه اشعارم نوشتم.

چندی بعد، شعر دیگری در همان وزن و قافیه از یک شاعر گمنام به نام «صالحی سمنانی» به دستم رسید که یکی از ابیات آن بسیار جذاب و رندانه بود:

**توبه کردم که دگر می نخورم در همه عمر  
به جز از امشب و فردا شب و شب های دگر**

به راستی سخنی رندانه بود و طنز دل آویزی داشت و چنین مضمونی در اشعار متقدمین دیده نمی شد. بعد از مدتی معلوم شد که «عماد خراسانی» و «صالحی سمنانی» غزل های خود را در استقبال از یک غزل سعدی با این مطلع سروده اند:

**هر شب اندیشه دیگر کنم و رای دگر  
که من از دست تو فردا بروم جای دگر**

و کلام سعدی به حدی فاخر و منسجم و دلنشین است که در ۸۰۰-۷۰۰ سال گذشته، بسیاری از پارسی گویان هنرمند، به استقبال آن رفته و غزل های نابی در همان وزن و قافیه، منتها با مضمون های متفاوت سروده اند و گنجینه ادبیات فارسی را غنا بخشیده اند.

در سال های بعد، هر وقت به چنین غزلیاتی بر می خوردم، با علاقه ای که به ادبیات داشتم آنها را ثبت و ضبط می کردم. حدود ده سال قبل نوشته ای از: محمد علی حقیقت سمنانی در مجله پیام آشنا خواندم که معلوم شد او هم در ضمن نوشته ای برخی از این اشعار را جمع آوری کرده است.

گو اینکه هیچ یک از غزل های شعرای مزبور که به استقبال سعدی رفته اند از نظر مضمون و محتوا و جوهر شعری، با کلام سعدی قابل قیاس نیست، معهدا از آنجا که سحر کلام سعدی بر همه آنها سایه افکنده است و بخشی از ادبیات غنی ایران به شمار می آیند، فکر کردم بد نیست اگر همه این اشعار را جمع آوری کرده و طی نوشته ای مشروح آنرا منتشر نمایم.

چندی قبل بخشی از غزل های گردآوری شده را برای برخی از دوستان ادب پرور فرستادم و تقاضا کردم که لطف کرده و اشعار مزبور را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داده و نظریات خود را برای من مرقوم دارند. از میان پاسخ های رسیده، دیدگاههای تحلیلی و انتقادی «استاد فضل الله رضا»، ادیب و دانشمند نامدار و «حسین وصال» شاعر گرانقدر و مولف ارجمند کتاب های ادبی و تاریخی، بسی در خور توجه بود.

در زیر، نخست غزل سعدی و اشعاری که در استقبال از این اثر سروده شده ذکر می گردد، سپس به درج دیدگاههای «پروفسور فضل الله رضا» و «حسین وصال» می پردازد، بدین امید که مورد توجه صاحب نظران قرار گیرد و دوستان اران هنر دریابند که وزن و قافیه و عروض به هیچ وجه سدی در برابر نوآوری های فکری و تعبیر و مفاهیم جدید نیست و شعر کهن پارسی دارای قابلیت های ممتازی است که تا ابد ادامه خواهد داشت.

### سعدی شیرازی

شیخ مصلح الدین شیرازی مشهور به سعدی از بزرگ ترین نوابغ ادبی ایران در قرن هفتم هجری است که برترین اشعار و نوشته های ادبی را به زبان فارسی به وجود آورده است. او در خانواده ای اهل علم در شیراز تولد یافت و پس از اتمام تحصیلات مقدماتی در زادگاه خود به بغداد رفت و در نظامیه بغداد به ادامه تحصیل پرداخت. او طبعی ناآرام داشت و به سیر آفاق را نفس پرداخت و سفرهای طولانی به بغداد و شام و حجاز و شمال آفریقا داشت. از وی کتب گرانقدر بوستان، گلستان و دیوان قصائد و غزلیات باقی مانده است که همه آنها شاهکارهای ادبی به شمار می آیند. سعدی در سرودن اشعار عاشقانه، زیباترین غزل ها را سروده است. (برگرفته از جلد پنجم فرهنگ معین).

غزل زیر که در قرن های گذشته بارها وسیله سخن سرایان مورد استقبال قرار گرفته از دل آویزترین آثار عاشقانه است:

هر شب اندیشه دیگر کنم و رای دگر  
که من از دست تو فردا بروم جای دگر  
بامدادان که برون می نهم از منزل پای  
حسن عهدم نگذارد که نهم پای دگر

هر کسی را سر یاری و تمنای کسی  
ما به غیر از تو نداریم تمنای دگر  
هر صباحی غمی از دور زمان پیش آید  
گویم این نیز نهم بر سر غم های دگر  
زانکه هرگز به جمال تو در آئینه دهم  
متصور نشود صورت و بالای دگر  
وقت آن است که صحرا گل و سنبل گیرد  
خلق بیرون شده هر قوم به صحرای دگر  
بامدادان به تماشای چمن بیرون آی  
تا فراغ از تو نماند به تماشای دگر  
باز گویم نه که دوران حیات این همه نیست  
سعدی امروز تحمل کن و فردای دگر

### فرهنگ شیرازی:

فرهنگ شیرازی فرزند وصال شیرازی از شعرا و اندیشمندان مشهور دوران ناصرالدین شاه قاجار بود. وی در سال ۱۲۰۵ خورشیدی در شیراز تولد یافت و در سال ۱۲۷۰ درگذشت.

فرهنگ با داشتن ذهنی پر بار و طبعی روان و ذوق و استعداد فراوان ادبی، در به کارگیری مضامین بکر در اشعار خود، توانائی های ویژه داشت. در اشعار او نوعی نوآوری و تجدد طلبی دیده می شود. فرهنگ علاوه بر هنر شاعری در خوش نویسی، به خصوص خط نسخ و شکسته دارای مهارت های ویژه بود. از وی حدود 20 هزار بیت و هم چنین کتب متعدد به جا مانده است. استقبال فرهنگ از شعر سعدی، در نهایت لطافت و روانی و زیبایی است:

از سر کوی تو گیرم که روم جای دگر  
کو دلی تا بسپارم به دل آرای دگر  
عاقبت از سر کوی تو برون باید رفت  
گیرم امروز دگر ماندم و فردای دگر  
راه پنهانی میخانه نداند همه کس  
جز من و زاهد و شیخ و دو سه رسوای دگر  
عاشقان را طرب از باده انگوری نیست  
هست مستان تو را نشات صهبای دگر  
ما گدائی در دوست به شاهی ندهیم  
زانکه این جای دگر دارد و آن جای دگر  
گر به بتخانه چین نقش رخت بنگارند  
هر که بیند نکند سیل تماشای دگر  
مگر آزاد کنی ورنه چو من بنده پیر

گر فروشی، نستاند ز تو مولای دگر  
سر و یک بار، اگر قد تو بیند در باغ  
زیر دامن زخجالت بکشد پای دگر  
دل فرهنگ زغم های جهان خون شده بود  
غم عشق آمد و افزود به غم های دگر

### شوریده شیرازی:

محمد تقی فصیح الملک مشهور به شوریده، شاعر نامدار در سال ۱۲۳۷ خورشیدی در شیراز تولد یافت و در سال ۱۳۰۵ در همین شهر درگذشت. وی شاعری توانا و شیرین سخن بود و ذوق و استعداد فراوانی در خلق مضامین زیبا و به کارگیری کلمات و جملات موثر و دلنشین داشت. گرچه در هفت سالگی به علت بیماری آبله، نابینا شد، اما باهوش و ذکاوت و حافظه شگفت انگیزی که داشت، از راه گوش به فراگیری علوم و ادبیات پرداخت و طی مدت کوتاهی بلند آوازه شد و اشعارش بر سر زبان ها افتاد، تا حدی که ناصرالدین شاه قاجار لقب «فصیح الملک» به وی بخشید. دیوان اشعار شوریده که بیش از ۱۴ هزار بیت دارد به همت فرزندش به چاپ رسیده است. مامن ابدی شوریده در جوار آرامگاه سعدی، زیارتگاه دوستداران هنر و ادب است. او از نوادگان اهلی شیرازی به شمار می آید و غزلی که در استقبال از شعر استاد اجل سعدی سروده است، در غایت لطف و زیبایی است. به چند بیت از این غزل توجه فرمائید:

می کند حسن تو هر لحظه تفاضای دگر  
هر زمان شور دگر دارد و غوغای دگر  
دوستان مستم و افتاده زبا، رفته ز دست  
مست را دست بگیرد به مینای دگر  
دل گهی طالب وصل است و گهی مایل هجر  
دارد این شیفته هر لحظه تمنای دگر  
ای خوش آن شب که سر زلف تو در دست آرم  
تا بدو شرح دهم قصه شب های دگر  
در دو صد قرن دگر، می نبود جز من و تو  
شاهد دیگر و شوریده شیدای دگر  
عماد خراسانی:

عمادالدین حسن خراسانی متخلص به «عماد» در سال ۱۲۹۹ در مشهد تولد یافت و در سال ۱۳۸۲ در تهران درگذشت. عماد از غزل سرایان توانا و پر آوازه معاصر ایران بود و در خلق مضامین لطیف عاشقانه نهایت درجه توانائی و ذوق و استعداد داشت. برخی از غزلیات عرفانی او مانند:

پیش ما سوختگان مسجد و میخانه یکی است  
حرم و دیر یکی، سبحة<sup>۱</sup> و پیمانہ یکی است

<sup>۱</sup> - سبحة به معنای تسبیح است (فرهنگ معین)

## این همه جنگ و جدل حاصل کوه نظری است گر نظر پاک کنی، کعبه و بت خانه یکی است

از شاهکارهای جاودانه ادبیات فارسی به شمار می رود. از وی حدود ۲۰ هزار بیت باقی است که وسیله کانون معرفت با مقدمه ای بسیار زیبا و پرمحتوا از «مهدی اخوان ثالث» به چاپ رسیده است. عماد علاوه بر ذوق و استعداد شاعرانه، با موسیقی اصیل ایرانی نیز پیوند داشت و در برخی از برنامه های گل ها (برگ سبز)، آواز خوانده است و آثارش از لطیف ترین و پرشورترین برنامه های گل ها محسوب می شود.

به نظر نگارنده غزل زیر در زیبایی و روانی و لطافت و جوهر شعری و به کارگیری کلمات و جملات پر معنا و تاثیر گذار، از جذاب ترین آثار ادبی ایران است:

گرچه مستیم و خرابیم چو شب های دگر  
باز کن ساقی مجلس سر مینای دگر  
امشب را که در آنیم غنیمت شمريم  
شاید ای جان نرسیدیم به فردای دگر  
مست مستم مشکن قدر خود ای پنجه غم  
من به میخانه ام امشب تو برو جای دگر  
چه به میخانه، چه محراب حرامم باشد  
که به جز عشق توام نیست تمنای دگر  
تا روم از پی یار دگری، می باید  
جز دل من دلی و جز تو دلارای دگر  
باده پیش آر که رفتند از این مکتب راز  
اوستادان و فزودند معمای دگر  
این قفس را نبود روزنی ای مرغ پریش  
آرزو ساخته بستان طرب زای دگر  
از تو زیبا صنم این قدر جفا زیبا نیست  
گیرم این دل نتوان داد به زیبای دگر  
می فروشان همه دانند عمادا که بود  
عاشقان را حرم و دیر و کلیسای دگر

### صالحی سمنانی

عبدالله صالحی سمنانی متخلص به آشنا در سال ۱۲۸۵ خورشیدی در سمنان تولد یافت و در سال ۱۳۵۵ درگذشت. او از شعرای خوش ذوق و با استعداد به شمار می رفت. شعرش روان، فصیح و سلیس بود. دیوان آثارش به نام: «سرود ناتمام» به چاپ رسیده اما بخشی از اشعارش هنوز انتشار نیافته است. از آثار درخشان صالحی، منظومه کاوه آهنگر است که فوق العاده مورد توجه خوانندگان قرار گرفت.

---

صالحی نیز به استقبال شعر سعدی رفته و بیت معروف غزل او:  
 عهد کردم که دگر می نخورم در همه عمر  
 به جز از امشب و فردا شب و شب های دگر  
 از زیباترین و رندانه ترین آثار ادبی محسوب می شود. غزل زیبای صالحی به شرح زیر است:  
 غمش افزود غمی بر سر غم های دگر  
 ده به شادای غم او، دو سه مینای دگر  
 آشیان کرد، غمت در دل بی کینه ی ما  
 چون ندیده به جهان خوش تر از این، جای دگر  
 سرسری نیست مرا عشق، که با یک دو عتاب  
 گیرم از تو دل و بندم به دلارای دگر  
 جز شرابی و کتابی و تو و طرف چمن  
 زخدایم به خدا نیست تمنای دگر  
 عهد کردم که دگر می نخورم در همه عمر  
 بجز از امشب و فردا شب و شب های دگر  
 زین جهانم چه ثمر بود بجز غم که دهی  
 زاهد! وعده ی بیهوده به دنیای دگر  
 تو که امروز توانی و به دردم نرسی  
 جز بهانه نبود وعده به فردای دگر  
 گر به طبع تو موافق سخنم نیست مرنج  
 بیدلان را بود ای دوست الفبای دگر

#### ابوالفضل قاضی شریعت پناهی

دکتر ابوالفضل قاضی شریعت پناهی در سال ۱۳۱۰ خورشیدی در سمنان زاده شد. او تحصیلات خود را تا اخذ درجه دکترا در رشته حقوق و علوم سیاسی در ژنو (سوئیس) ادامه داد. شریعت پناهی علاوه بر هنر شاعری کتب و تالیفات فراوانی در رشته های حقوق و جامعه شناسی منتشر کرده است. در زیر ابیاتی از این شاعر که در استقبال از سعدی سروده شده، ذکر می گردد:

روم از خانه تو پیش دل آرای دگر  
 می کنم چاره دردم به مداوای دگر  
 گر زکوی تو ستمگر شده ام رانده و خوار  
 می زخم خیمه و خرگاه دلم جای دگر

#### دکتر مهدی حمیدی شیرازی

دکتر مهدی حمیدی شیرازی غزل سرای مشهور معاصر در سال ۱۲۹۳ خورشیدی در شیراز تولد یافت و در سال ۱۳۶۵ در تهران درگذشت. او از با استعدادترین شاعران ایران محسوب شده و سخن هایش در نهایت زیبایی و شور

و دلنشینی است. به باور استاد عبدالرحمن فرامرزی، دکتر حمیدی سرآمد شاعران غزل سرای ایران در دوران معاصر است. برخی از آثارش مانند: «مرگ قو» از کارهای درخشان ادبی به شمار می آید. از وی کتب و مقالات بسیار منتشر شده است و آثارش پیش صاحب نظران، دستداران فراوان دارد. مکاتبات دکتر حمیدی با پروفیسور فضل الله رضا که بخشی از آنها در فصلنامه ره آورد و کتاب «نقدها را بود آیا که عباری گیرند» منتشر شده است، از آثار ماندگار ادبی این دو استاد بزرگ محسوب می شود. دکتر حمیدی نیز، از شعر سعدی استقبال کرده که متاسفانه من فقط به سه بیت آن دسترسی پیدا کردم:

وقت آن شد که نهم از پی دل پای دگر  
جای دگر روم و جویم زیبای دگر  
شهر دیگر خرم و ترک دل آرای دگر  
دل از اینجا کنم و جویم ماوای دگر  
«هر شب اندیشه دیگر کنم و رای دگر  
که من از دست تو فردا بروم جای دگر»

فهرست آثار ادبی این شاعر بزرگ به شرح زیر است:

«شکوفه ها یا نغمه های جدید»، «پس از یک سال»، «سال های سیاه»، «اشک معشوق»، «شاعر در آسمان»، «سبک سری های قلم»، «فرشتگان زمین»، «طلسم شکسته»، «دریای گوهر»، «بهشت سخن» و بالاخره «شعر در عصر قاجار».

### یغمای جندقی

یغما از شعرای معروف قرن ۱۳ هجری است و هم زمان با دوران محمد شاه قاجار، زندگی می کرد. و در حدود سال ۱۱۶۰ خورشیدی در «خور و بیابانک» از دهات کویری ایران متولد شد و در سال ۱۲۳۹ درگذشت. گرچه یغما در سرودن انواع شعر مانند قصیده و غزل و مثنوی بی نهایت با استعداد بود و آثار به جا مانده از وی در گنجینه ادبیات پارسی مقامی والا دارد، معهدا شهرت او به علت طنز سرائی و هزلایاتی است که از وی باقی است. او در حقیقت «عبید زاکانی» دوره خود بود. اشعار یغما به زبانی ساده، شیرین و روان سروده شده و دیوان اشعارش بارها به چاپ رسیده است و از آن جمله چند سال قبل به همت نصرت الله نوح، دیوان وی در آمریکا منتشر شد. یغما نیز از شعر سعدی استقبال کرده و چنین گفته است:

خردم طبل جنون کوفت ز سودای دگر  
عهد مجنون شد و شد نوبت شیدای دگر  
مژده وصل به فردا دهیم، آه که نیست  
از قفای شب امروز تو، فردای دگر  
زلف بر پای تو بیم است که دیوانه شوم  
وای بینم اگر این سلسله برپای دگر  
بستان از من و در زلف دل آویزش بند  
این دل خون شده هم بر سر دل های دگر



از یک ایمای تو جان دادم و افسوس که ماند  
تا قیامت به دلم حسرت ایمای دگر  
لامکان دو جهان گشت و به مقصد نرسید  
هر که جز کوی تو شد طالب ماوای دگر  
سبب گریه یغما و شب هجر مپرس  
کشتی نوح و در او هر مژه دریای دگر

### هلالی جغتائی

از شاعران غزل سرای نامدار اواخر قرن نهم و اوائل قرن دهم هجری است «دوران صفویه». وی در استرآباد (گرگان) متولد شد اما به علت انتساب به ترکان جغتائی، به هلالی جغتائی شهرت یافت. هلالی در سرودن اشعار عاشقانه و غزل های ناب، استعداد فوق العاده ای داشت و از بهترین غزل سرایان زبان فارسی به شمار می آید. او برای سرودن اشعار عاشقانه مضامین ویژه و بکری برمی گزید و سخنش لطافت و تاثیر بسیار داشت. از وی اشعار فراوانی به جا مانده که گنجینه ادب ایران را غنای بسیار بخشیده است.

متأسفانه پایان زندگی هلالی بسیار تلخ و اندوه بار بود. هنگامی که وی ساکن هرات بود، عیدالله ازبک هرات را محاصره کرد. هلالی قطعه توهین آمیزی در ذم عیدالله سرود و او را هزل کرد. با فتح هرات وسیله ازبک ها، به دستور عیدالله، هلالی دستگیر شد و مورد آزار و شکنجه بسیار قرار گرفت و نهایتاً وی را به وضع فجیع و رقت باری پاره پاره کردند.

از جمله آثار باقی مانده از این شاعر، غزل زیبایی است که در استقبال از غزل سعدی سروده است و من فقط به دو بیت آن دسترسی یافتم:

وه که بازم فلک انداخت به غوغای دگر  
من به جای دگر افتادم و دل جای دگر  
یک دو روز دگر از لطف به بالین من آی  
من که امروز دگر دارم و فردای دگر

\*\*\*

غیر از شعرای فوق، شعرای دیگری نیز از غزل سعدی استقبال کرده اند که به علت طولانی شدن نوشته، از آنها در می گذریم و به نقدهای استاد فضل الله رضا و حسین وصال می پردازیم:

### نوشته پروفسور رضا

یادداشت درباره نامه جناب مهندس مرتضی دهکردی (۱۱ سپتامبر ۲۰۰۹)

اگر من این شعرهای پرشور را با آواز خوش خوانندگان موسیقی شناس مانند مهندس دهکردی در جوانی شنیده بودم همان حال و شور او را می داشتم. اما اکنون در سال های بازپسین با نگاه به اشعاری که معاصرین به اقتضای غزل روان استاد سخن سعدی سروده اند آنها را متوسط یا پائین می دانم.

در غزل سعدی (هر شب اندیشه دیگر کنم و رای دگر)، لطافت آمیخته به خرد، ناآگاهانه بیرون می ریزد. در سروده هائی که در نامه از معاصران یاد شده نقش خرد آشکار نیست گوئی سروده ها خرد را در حال مستی شاعر بیرون رانده باشند.

از شوریده ضریر شیراز شعرهای خوشتر دیده بودیم، به از این غزل. مصرع اول بیت دوم غزل شوریده تصنعی به نظر می آید مقدمه ای که مصرع دوم آن بیت را توجیه کند.

در شعر حمیدی، یک قدری نخوت نهفته است، مثل این که عاشق جوان عزیزی باشد نه حمیدی شیرازی، که «وقت آن شد» که با صنم دیگری خوش باشد. گله از دیار و شهر را هم به خلاف روش حافظ سرفرازانه بیان کرده، که به جای دیگر می روم و دلبر دیگر می خرم. حافظ به دعا از خداوند می طلبد که شاید مولای بزرگوارتری او را زیر بال بگیرد.

### معرفت نیست در این قوم خدا را مددی

#### تا برم گوهر خود را به خریدار دگر

غزل صالحی در ذهن من ذوق پرورش نیافته شاعر را جلوه گر می کند. در مصرع به جز از امشب (و فردا شب) و شب های دگر. فردا شب تکراری بی محل است. شاید در آواز خوش باشد ولی در سخنوری خوش نیست. مفهوم دو بیت غزل قاضی شریعت پناهی با دنیای جدید بیشتر هماهنگی دارد، تا با دنیای شعر مستی شرق، سعدی «اندیشه می کند» که از خانه ستم معشوق بدر برود آنگاه تحمل را ترجیح می دهد، همچنین حافظ.

شاعر جوان سمنانی زیر بار خواری در برابر معشوق نمی رود. البته این سرفرازی بدک نیست اگر با بیان زیباتر همراه باشد مانند گرایش به:

شب پره گر وصل ناطبی بنخواهد

رونق بازار ناطبی بنکاهد

شب پره گر وصل آفتاب نخواهد

رونق بازار آفتاب نکاهد

البته سرودن شعرها به آواز برای مستمعان مختلف انگیزه های گوناگون و پذیرش های رنگارنگ دارد، که در نگاه ادبی خشک جلوه گر نمی شود. آواز خوش بعضی کاستی های ادبی را می پوشاند.

غزل نیای شادروان حبیب یغمائی را نپسندیدم، سلیقه ها یکسان نیست. در بیت سوم مخاطب معلوم نیست.

در بیت دوم «مژه وصل به فردا» را قوی تر می بایست تأیید می کرد.

ادیب پیشاوری در اوایل سده چهاردهم هجری شمسی می فرماید:

سحر به بوی نسیمت به مژده جان سپرم

اگر امان دهد امشب فراق تا سحرم؟

در بیت آخر غزل یغما آیا مژه جای کشتی نوح است؟ مژه نباید به جای دریا باشد؟ به هر روی بیت پنجم در میان ابیات نامه شمیم عارفانه دارد ولی بی محل در میان غزلی جای داده شده است.

مفاهیم غزل عماد خراسانی با جدّ موسیقی آواز ایرانی قیاس دارد. گمان دارم اثر آن برای مستمعین در آواز

بیش از اثر هنر کلامی در شعر باشد.

در بیت اول (چو شب های دگر) ضرورت ندارد مگر آنکه بیت دوم مقدم بر آن بیت باشد که خواننده بداند صحبت از شب است.

در بیت چهارم مگر عشق در میخانه و دیر و کلیسا و محراب حرمت و محدودیتی دارد؟  
در بیت آخر هم همین پرسش به ذهن می آید که ظاهراً می فروشان جواب آنرا می دانند.  
غزل فرهنگ وصال بدک نیست. بیست سوم آن شهرت دارد.

مصراع دوم بیت ششم، ایضاح و توضیحات است. بیت ما قبل آخر روشن نیست سر و یک پای و پای دیگر کجا نهاده شده! و در بیت مقطع غم عشق را برابر با غم های دیگر نباید شمرد. غم عشق آمد و غم های دگر پاک ببرد. به هر روی، همه گویندگان صاحب هنراند و مشکل پسندی من نشان سلیقه فرسوده وی است نه خرده گیری معلمان. مطلع غزل دیگری از عبید زاکانی به یاد دارم که با سروده معاصران در این نامه تفاوت آشکار دارد ولی به تمامی غزل اکنون دسترس ندارم و همچنین فرصت نگارش و تصدیق اندک است.

می پزد باز سرم بیهده سودای دگر  
می کند خاطر شوریده تمنای دگر

غزل روان سعدی را نمی توان با غزل های معاصرین که در نامه به آنها اشاره شده بود در یک ردیف گذاشت که فاصله خیلی زیاد است. مگر مفهوم غزلی از حافظ را با غزل سعدی و چگونگی بیان ها را در میان بگذاریم. با کمی دقت از دو سه بیت از غزل حافظ یاد می کنم. قافیه «کار دگر» با «رای دگر» ناهمخوان نیست. گر بود عمر به میخانه روم بار دگر، بجز از خدمت رندان نکنم کار دگر.

حافظ مانند سعدی می اندیشد که از خانه (وضع موجود) به سوی مقصد والاتری برود. اگر عمری باشد به سوی میخانه و خدمت رندان.

سعدی می گوید هر صبحی غمی از دور زمان پیش آید...  
حافظ می گوید:

هر دم از درد بنالم که فلک هر ساعت  
کندم قصد دل ریش به آزار دگر  
می توان اندکی مقایسه کرد:

هر صبح = هر دم و هر ساعت  
دور زمان = فلک

غم تازه و غم های دگر = آزار و آزار دگر

سعدی در مقطع غزل خود را به صبر و بردباری نوید می دهد. سعدی امروز تحمل کن و فردای دگر. حافظ هم می خواهد غم ها را تحمل کند، خود را از دیگران ممتاز نمی داند، باید مانند همه انسان ها تحمل به کار بندد.

باز گویم نه در این واقعه حافظ تنهاست  
غرقه گشتند در این بادیه بسیار دگر

هر دو گوینده به یک نتیجه (تحمل) توجه دارند، یکی را کاربرد اجتماعی راهنماست که سرانجام من از دست تو فردا نروم جای دگر. راهنمای حافظ حکمت کلی است که به قانون طبیعت نزدیکتر است و به عشق ماهرویان محدودیت ندارد. هیچ چیز پایدار نخواهد ماند.

سعدی در این غزل، مثل همیشه، خرد عملی دارد، وقت را باید غنیمت بشمارد که دوران حیات اینهمه نیست. به قول حافظ «باده پیش آر که اسباب جهان اینهمه نیست».

یک شاه بیت هم در غزل حافظ دیده می شود که در تمام ابیات نامه، به سلیقه من، همتا ندارد:  
راز سر بسته ما بین که به دستان گفتند  
هر زمان با دف و نی بر سر بازار دگر

### نوشته آقای حسین وصال شیرازی (۱۲ نوامبر ۲۰۱۰) دوست بسیار عزیز و فرزانه آقای مهندس دهکردی

پس از تقدیم صمیمانه ترین درودها از بنده حقیر خواسته بودید که در مورد غزل شیخ اجل سعدی و استقبال هایی که از آن سروده شده است نظر خود را تقدیم بنمایم و اینک «مور که پای ملخ پیش سلیمان برد». رسم براینست که به سبب عظمت سعدی هیچ منتقدی جز به احترام در مورد اشعار او سخن نگوید که حریم سخن او حرمتی دیگر دارد ولیکن جسارتا به عرض می رساند که در همین غزل مورد بحث به نظر این بنده ناچیز به جز این یک بیت که:

زانکه هرگز به جمال تو در آئینه وهم  
متصور نشود صورت و بالای دگر

که احساسات شاعرانه و عذوبت کلام و صورت خیال در یکدیگر نقش بسته است بقیه ابیات شرح معمول حال یک عاشق است که به صورت متداول و رایج و عادی و البته به صورت نظمی استوار بیان شده است و مثل آنست که عاشقی ادیب در نامه ای به گلایه برای معشوقش شرح دهد که من هر شب را که با تو به سر می برم به علت بی مهری تو در این اندیشه می افتم که فردا از دست تو رهایی یافته و به جای دیگری بروم ولی همین که بدین منظور پایم را از آستانه خانه بیرون می گذارم. پای دیگرم از پس آن نمی آید و بقیه ابیات نیز بر همین منوال است. و اما در این بیت سعدی وضع به گونه دیگریست که (باز گویم نه که دوران حیات این همه نیست / سعدی امروز تحمل کن و فردای دگر) چه سعدی بزرگوار به جای آنکه بگوید چون دوران حیات این همه نیست که برای همیشه در بی مهری تو هدرش دهم، لذا این وضع را تحمل نمی کنم. به خود می گوید سعدیا این وضع را تحمل کن.

در بقیه ابیات هم جز درد دل های معمولی و متداول بین عاشق و معشوق نکته ای که دل را بلرزاند وجود ندارد و اما در غزل فرهنگ شیرازی این بیت که:

راه پنهانی میخانه نداند همه کس

جز من وزاهد و شیخ و دو سه رسوای دگر

بیتی یگانه و دل انگیز است که از نظر لطافت و صورت ظاهر و معنی باطن و کنایه و اشاره کم نظیر به حساب می آید. شاعر در این بیت به خواننده القاء می کند که مستی و شرابخواری دور راه دارد یکی راه بی ریب و ریا و حيله و تزویر و تظاهر که میگسار از شارع اصلی به میخانه وارد می شود و از میکده دار می می طلبد و می نوشد و دیگر راه پنهانی میخانه که تنها شیخ و زاهد و چند مزور دیگر آنرا می دانند و در عین حالی که مستی و میخوارگی را حرام وانمود می کنند می و مسکرات می نوشند دست و صورت را می شویند و ذکر و مناجات دروغین بر لب از

همان راه پنهانی خارج می شوند و شگفت آن که با این همه ریا و پنهان کاری از آنجا که جامعه را برای همیشه نمی توان فریفت، از میخواران بی ریا سرانجام رسواتر و بی آبروتر می شوند چنانکه حافظ شیرین سخن فرماید:

**زکوی میکده دوشش بدوش می بردند**

**فقیه شهر که سجاده می کشید بدوش**

مابقی ایات غزل فرهنگ شیرازی نیز بی عیب و نقص است مگر بیت آخر که به کلی ضایع می باشد زیرا «سرو» تنها یک پا دارد. حال این سرو یک پا از کجا پای دیگری می آورد که اگر معشوق را ببیند آن را به زیر دامن بکشد.

اما در غزل شوریده هیچگونه لطف و جاذبه ای وجود ندارد و حال آنکه وقتی شاعری به استقبال سروده ای از شاعر دیگر می رود حداقل آنست که شانه به شانه او حرکت کند و نه آنکه فرسنگ ها از او عقب تر بماند! ولیکن در غزل عماد حال و شور دیگری است.

بیت اول انسان را به یاد بیت دوم از رباعی خیام می اندازد که:

**من بنده آن دم که ساقی گوید**

**یک جام دگر بگیر و من نتوانم**

و بیت دوم یادآور این بیت حافظ است که:

**بر لب آب بقا منتظریم ای ساقی**

**فرستی دان که زلب تا به دهان این همه نیست**

و بقیه ایات هم دل انگیز و دلریاست.

و بیت پنجم نیز خواننده را یاد آور بی وفایی جهان یعنی مکتبی که هر استادی نه تنها در آن مکتب راز خلقت را نمی تواند افشا کند که با رفتن خود از این جهان فانی معمای تازه ای را بر سر این معما می نهد.

چهار بیت غزل صالحی سخنانی هم به جای خود بی عیب و نقص است و خیال انگیز و دلریا و در آن میان بیت چهارم شاهکاریست.

**توبه کردم که دگر می نخورم در همه عمر**

**به جز از امشب و فردا شب و شب های دگر**

شاعر در این سروده از غم همیشگی ناشی از فراق دلدار که در دل او جا خوش کرده سخن می گوید که برای درمان این درد چاره ای جز پناه بردن به باده ندارد و چنین است که تا غم معشوق بر دلش نشسته از نخوردن می (به جای خوردن آن) توبه می کند!

او تلویحا به شیخ و زاهد و عابد که توصیه به توبه از شرابخواری می کنند می گوید من هم توبه کرده ام که شراب نخورم ولیکن توبه ای که هرگز و در همه عمر پیش نخواهد آمد نه امشب و نه فردا شب و نه شب های دیگر سراسر حیات.

در سروده های ابوالفضل قاضی و یغمای جندقی و هلالی جغتایی و بویژه حمیدی شیرازی هم هیچ نکته جالب و دل انگیزی وجود ندارد سهل است که در برابر شعر سعدی و عماد و فرهنگ شیرازی و صالحی سمنانی بسیار نارسا و نازل است.

و در پایان ای کاش همه از ترکیب همه سروده های فوق الذکر شاعری واحد غزل زیر را می سرود:

گرچه مستیم و خرابیم چو شب های دگر  
 باز کن ساقی مجلس سر مینای دگر      عماد  
 امشب را که در آنیم غنیمت شمیریم  
 شاید ای جان نرسیدیم به فردای دگر      عماد  
 هر کسی را سر چیزی و تمنای کسی است  
 ما به غیر از تو نداریم تمنای دگر      سعدی  
 زانکه هرگز به جمال تو در آئینه وهم  
 متصور نشود صورت و بالای دگر      سعدی  
 چه به میخانه و محراب، حرامم باشد  
 گر به جز عشق توام هست تمنای دگر      عماد  
 ره پنهانی میخانه نداند همه کس  
 جز من و زاهد و شیخ و دو سه رسوای دگر      فرهنگ شیرازی  
 توبه کردم که دگر می نخورم در همه عمر  
 به جز از امشب و فرداشب و شب های دگر      صالحی سمنانی

با ارادت تمام - حسین وصال

سخن آخر درباره این اشعار:

با آنکه در تحلیل های استاد رضا و حسین وصال، زیبایی های کلام و جوهر شعری و ارزش ادبی و هنری اشعار فوق مورد تردید قرار گرفته و هر دو استاد سخن شناس این آثار را از نظر مضمون و محتوا و شیوه بیان کم مایه و از آثار متوسط یا زیر متوسط معرفی کرده اند و علیرغم احترام فراوانی که همه ادب دوستان برای این دو صاحب نظر گرانقدر قائلند، به نظر نگارنده این اشعار در مقوله «حدیث نفس» کارهای باارزشی تلقی می شوند و نه تنها کلام آنها شیوا، شیرین و تاثیر گذار است، مضامین به کار رفته نیز دلنشین و در خور توجه است. «تا چه قبول افتد و چه در نظر آید».

سپتامبر ۲۰۱۲